



شیوه نوین در تحقیق ادبی

(جلد هفتم از خمسه نظامی)

دنیاپیوسته رو بکمال می‌رود و در تمام شئون علمی و ادبی و اجتماعی هر روز شیوه ای نو پدید می‌آید و قدمی بلند بجانب اصلاح و تکمیل برداشته می‌شود و البته افتخار همیشه نصیب کسانی است که نخستین بار راه تازه را کشوده و در اصلاح کار پیشینیان پیشقدم بوده اند.

در تحقیقات ادبی و شیوه سخن‌سنجی و بحث در معانی و ریشه کلمات دانشمندان تا کنون طرقی اختیار کرده بودند که در نظر همگان درست می‌آمد. اما از آنجا که در سیر ترقی سکون و جود ندارد، بتازگی دانشمندی پیدا شده اند که در نتیجه سالها رنج و مرارت و کوشش با فکر سلیم و ذوق مستقیم خود شیوه های کهن را زیر پا گذارده و از تقلید رسوم دیرین چشم پوشیده و خود طریقه های تازه‌ای در این گونه مباحث اتخاذ کرده اند که راستی شایان توجه و قدر شناسی است!

هفت جلد خمسه نظامی (!) که اخیراً تصحیح و تنقیح و توضیح شده با شرح حال و بحث در شیوه سخنوری این شاعر بلند پایه و فرهنگ لغات مشکل دیوان که

برای مزید فایده بر آن افزوده اند نمونه بارزی از پیشرفت های شایان در فنون تحقیق است .

البته معرفت نفس مقدمه معرفت است و بزرگان عالم همیشه خود بعظمت خویش و اهمیت کاری که انجام داده اند متوجه بوده اند. چنانکه ایبکتیپوس حکیم بطریق اندرز بطور کلی فرماید: « آنکه خود را شناخت خدا را شناخت » (۱) این دانشمند محقق مدقق نیز بدین نکته الثفات فرموده و خود آنرا متذکر شده اند .

از صفحه «عج» جلد هشتم **خمسه نظامی**: « نظامی در عالم مکاشفه کوئی پیش آمدهای غلط کاری والحق سپس تصحیح و تشریح ما و دور کردن اشعار مهمل الحاقی را از دفاتر وی در همان زمان میدیده و از این چند بیت در آغاز خسرو و شیرین بدین وقایع نظر داشته است :

کمر بستم بعشق این داستانترا	صلای عشق در دادم جهان را
مبادا بهره مند از وی خسیسی	بجز خوشخوانی و زیبا نویسی
زمن نیک آمد این اربد نویسند	نه شعر من که شعر خود نویسند.

« پس از خسیس مقصود غلطکاران و از خوشخوان و زیبا نویس منظور «ما» بوده ایم ... »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اما برای کسانی که همت بلند دارند و دست بکارهای گران میزنند مشقات طاقت فرسا حتی در مناطق سرد سیر سهل مینماید. باین سبب دانشمند محترم بسادگی تمام از رنج مالا کلام خود گفتگو میفرمایند:

از صفحه «ع» : « مخصوصا هر سال سه چهار ماه تابستان را در سرد سیر شمیران (قریه سوهانك) با فراغت خاطر مشغول کار بوده تا در ظرف مدت ده سال

(۱) این گفتار حکیمانه را به سقراط و بقراط (مقصود از بقراط ارسطو است لیکن برای مراعات داء السجع این کلمه را در معنی ارسطو وضع کردیم) نیز نسبت داده اند اما بسبک ایبکتوس نزدیکترست چنانکه دانشمند زیرین در کتاب خود اشاره کرده است :

این وظیفه بزرگ و خدمت عظیم را بانجام رسانیدم»
در این مدت قصه فداکاریهای ایشان در تصحیح نظامی حتی بگوش دوره -
کردان هم رسیده بوده است :

از صفحه «ع» : کتابفروشان تهران هم خاصه دور کردن چون از قضیه آگاه
بودند هر نسخه نظامی را اول برای من میاوردند .

درباره شیوه ای که در تصحیح این کتابها « برخلاف مقلدان سبک اروپا »
بیش گرفته اند . « برای آنکه شنوندگان اغراء بجهل نشوند در جواب حاسدان . » چنین
گفته اند :

از صفحه عه : «اولا تقلید در هر کار ناروا و غلطت :

خلق را تقلیدشان برباد داد کای دوسد لعنت بر این تقلید باد»

از صفحه «عو» : ثالثاً - اگر میخواستیم تمام غلطها را در حاشیه جای دهیم
کار بیهوده و باعث تضییع وقت همه کس میشد زیرا هر صفحه دارای دو بیت شعر و
بیست سی سطر نسخه بدل میکردید .

« اینکه اروپائیان درباره از کتب اینکار را کرده اند برای آنست که بسبب
بیکالگی بازبان صحیح را از غلط تمیز نمیتوانند دادو نسخه بدلها هم معدودی بیش نبوده
پس همه را ضبط کرده اند و هم آنان اگر کتب کهن سال زبان خودشان را تصحیح
کنند البته چنین کاری نخواهند کرد . . . »

چنانکه مصحح محقق مدقق فرموده اند شیوه ای که تا کنون در تصحیح دیوانها
و کتب قدیم متداول بود طریقه ناپسندیده ای است؛ زیرا هم کاری دشوار و مستلزم
صرف وقت بسیار میباشد و هم بر کمال فضل مصحح دلالت نمیکند . اما هر محقق فاضلی
طبعا کتاب یکی از بزرگان را برای تحقیقات عمیق خود انتخاب میکند . پس آسانترین
و درست ترین روش تحقیق آنست که اشعار و عبارات را با ذوق سلیم خود که بدان
نیز ایمان دارد بسنجد و هر شعر یا عبارتی را که نپسندید یقین کند که از آن مولف
یا شاعر نیست . دانشمند محترم نیز همین روش را ابتکار کرده و بکار برده اند چنانکه

خود مینویسند :

از صفحه « نه » : « در تمام بیست و هشت هزار بیت مثنوی نظامی يك بيت سست دیده نمیشود و اگر اتفاقاً يك تركيب سست با يك معنی نا مناسب یافت شد از نظامی نیست و الحاقی است یا آنکه تصرف کاتب و غلط نویسنده در آن راه یافته .
اما اینکه بعضی از محققان عمر عزیز را در بحث سخن سنجی و تعیین ارزش و مقام شعراء و نویسندگان تلف کرده و بیهوده با اصول و قواعد علمی در این راه میکوشند کاری باطل و ضایع است زیرا شاعرانی هستند که گفتارشان معجز است و در معجز جای گفتگو نیست . شیوه مصحح مدقق محقق در انتقاد اشعار نظامی نیز همین است :

از صفحه « نه » : « بسیاری از ابیات نظامی معجزه است و هرگاه جن و انس جمع شوند نمیتوانند نظیر يك بيت آنرا بیاورند و اینك نموداری از آن معجزات ... این يك بيت وی با صد دفتر برابرست :

زمین عجم کورگاه کی است در او پای بیگانه وحشی پی است
الته مراد دانشمند محترم صد دفتر چه سفید بوده است . بعلاوه بهتر بود مولف نمونه
از اشعار اجنه درج مینمودند تا معیاری بدست خواننده داده باشند .
از صفحه « نه » و « نو » هیچکس چنین نیارد گفت :
پیر بخت آزمای تاج پرست تاج بختها و وزیر تخت نشست .
در کشته شدن زکی و افتادن سر وی فرماید :
سر زکی نخل بالا افتاد چو زکی که از نخل خرما افتاد .
در مقایسه میان فردوسی و نظامی مینویسند :

از صفحه « نج » « ما اینك اشعار هر دو را درهین يك واقعه نقل و ذوق سلیم و فکر مستقیم را هر کجا باشد حکم قرار میدهیم تا معلوم گردد مقام شاعری نظامی کجا و فردوسی کجاست »

هر چند این حقیر بذوق سلیم خود چندان بد بین نیست متأسفانه چون در

اشعاری که از فردوسی نقل کرده اند بعضی بیت ها افتاده و سخنان اسکندر و دارا با هم مخلوط شده بود نتوانست در این باب حکمی بکنند . البته مصحح مدقق محقق خود متوجه این نکته بوده و عمداً اشعار فردوسی را باین صورت چاپ کرده اند تا قضاوت چندان آسان نباشد .

تمام ابیات دشوار نظامی در این هفت جلد کتاب دانشمندان شرح و تفسیر شده است و اینک ما يك نمونه از آن میاوریم . در خسرو و شیرین آنجا که شاپور بفرمان خسرو برای بدست آوردن شیرین عازم است بخسرو میگوید :

اگر دولت بود کارم بدستش چو دولت خود کنم خسرو پرستش

محقق محترم در ذیل صفحه چنین توضیح داده اند : « یعنی اگر کار من بدست

او دولت باشد ... »

دانش آموزی میگفت معنی شعر اینست که « اگر بخت باشد که او را بدست بیاورم ... » ولی البته هزار البته بزعم این ضعیف قول دانشمند محترم اصح است .

همانا علماء و حکماء انسان را به حیوان ناطق تشبیه کرده اند چه امتیاز او بر سایر حیوانات از لحاظ سخن است ، و هر زبانی کامل تر باشد به ویژه تاثرات درونی خود را بهتر میتواند بیان کند از این رو مولف توجیه خاصی نسبت به لغات مشکل سبعة نظامی مبذول داشته اند و این کتاب که با داشتن لغات مشکل خواندنش خالی از اشکال نبود باز بر دستی کامل و بوسیله فقه اللغة عامیانه این اشکالات را کاملاً مرتفع نموده اند . عجبالتا بواسطه ضیق اوقات و تراکم امور به تذکر چند نکته که دانشمند محترم

در فرهنگ نظامی با ذوق سلیم خود معنی کرده اند قناعت میکنیم .

آذرنگ - بمعنی آتش رنگ و مخفف آذر رنگ میباشد .

سیه راسرخ چون کرد آذرنگی چو بالای سیاهی نیست رنگی

عقیده بعضی بر اینست که آذرنگ بمعنی جرقه و اخکرو برق آتش است چنان

که در این شعر :

« که از غم بجانم رسید آذرنگ » و در شعر نظامی هم دارای همین معنی می باشد ولی البته این گونه ذوق ها سلیم نیست .

آلان - این تاجیه را در کتاب « تحفة الافاق » نیافتیم (۱)
از خرافتادن - کنایه از مرگ است :

بهندوستان پیری از خرافتاد
پدر مرده‌ای را بچین گاوزاد
اینجا دانشمند محترم لغت مشکل «گاوزادن» را که کنایه از زادن شترست
معنی نفرموده اند . (۲)

اغانی - سازی که افلاطون اختراع کرد است :
نشاندند مطرب بهر برزنی
اغانی سرائی و بربط زنی

خوب بود مؤلف محترم تذکر میدادند که اغانی بموجب این شعر سازی بوده که
در آن میسراییده اند و شاید همین بوق باشد و در آن آواز میخوانده اند .
افرنجه - شهری است در کنار نیل که گویند انوشیروان آنرا بنا کرده .
« نه‌مصرفونه افرنجه ماند نه روم گدازند از آن کوه آتش چوموم »

(۱) بعقیده باختر شناس مشهور لسکوت امریکائی نام قبیله ای از آل بوده است
که بطرف فلات غربی بر زبل مهاجرت کرده اند برای اطلاعات بیشتر به کتاب ایشان مراجعه
شود :

R. Lescot, Chinoiseries des langues astucéennes,
Alep 1877 .

(۲) برای مطلب بالا به مقاله دانشمند محترم روتا باگوس مراجعه شد به عنوان زیر:

Rutabagus, Traité des calembours et Jeux de mots
démodés

که در مجله ایگدرازیل Yggdrasil شماره ۴۳ سال ۳۹ درج شده بود، لکن این لغت
را نیافتیم . ضمناً از شاعر شیرین سخن آقای ناطل تشکر را واجب می‌شمارم که دوره مجلات
نامبرده را برای مطالعه در اختیار این حقیر گذاشتند . بعلاوه در کتاب تحول و تطور زبان دری
که در دست تالیف است باین نکته اشاره خواهم کرد .

چنین بنظر میآید که مردم این شهر بعد به اروپا کوچ کردند و باین سبب اروپا به «فرنگ» موسوم شد. (۱)

باج برسم - برسم کتابی است در کیش بهی مقدس و باج برسم چنانست که هنگام خوان گستردن مؤبد بحال خواندن نسک و بدست گرفتن برسم خورش هارا چاشنی کرده و آنگاه خسرو میخورد:

بهر خوردی که خسرو دستگه داشت حدیث باج برسم رانگه داشت «
از مزایای این فرهنگ آنست که گاهی اینگونه شوخی های ملیح را نیز در آن گنجانده اند و در عین حال کتابی ادبی و فکاهی تألیف کرده اند تا طبع خوانندگان را که از خواندن تحقیقات دقیق علمی ملالت یافته انبساطی دست دهد و این شیوه اخیراً بسیاری مقلد پیدا کرده است. و گرنه محقق مدقق البته میدانند که برسم کتاب نیست و ترکه های انار و گزست که زردشتیان در موقع دعا خواندن بدست میگرفته اند و باج یا واج (۲) یا باژ گرفتن دعا خواندن است و در آیین زردشت پیش از غذا دعا میخوانده و آنگاه دست بخوردن میبرده اند.

براد - با زیر اول کلمه نفرین است: (سیلاب غمش براد حالی)

این ضعیف گمان داشت که براد صیغه تمنی از فعل بردن است ولی خوشبختانه این اشتباه برطرف شد.

بردع و ابخاز - در لغات مشکل فرهنگ دیده نشد.

(۱) برای اطلاعات بیشتری مراجعه شود به کتاب زیر:

Karapitapan, Spéculations morphologiques des sado-masochistes.

این حقیر مطالب فوق را در کتاب تحول و تطور زبان دری که مشغول تالیف میباشم متذکر شده ام.

(۲) معنی غیر علمی این لغت در رساله « راهنمای زبان فارسی باستان » (ص ۱۵) توضیح داده شده و مؤلف لغت واج شناسی را برای Phonétique پیشنهاد نموده است و نیز کتاب Zigouillard, L'agonie de bon sens دیده شود.

برنائی - بازیر اول دوره بعد از جوانی که دیگر نمو و برآمدن برای بدن نیست ...

بنا بر این «برائی» نیز بمعنی دوره جوانی است که برآمدن برای بدن هست. تا کنون نگارنده گمان داشت که در کلمه «برنا» حرف ب مضموم است و در زبان پهلوی نیز آنرا بصورت «ایرنای» دیده بود و هیچ باین نکته دقیق توجه نداشت.

برومند - با زیر اول کامیاب و محترم مخفف آبرومندست:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بر درخت
اینجا منقح مدقق را مختصر اشتباهی دست داده که البته از قدر و منزلت تحقیقات دقیق ایشان نمی کاهد و آن اینست که برومند مخفف آبرومند نیست بلکه مرکب از دو کلمه «بر» بمعنی «میوه» و ادات «مند» میباشد یعنی «میوه دار» و کلمه مند در زبان پهلوی «اومند» بوده و در فارسی به «مند» تخفیف یافته و فقط در بعضی کلمات مانند همین برومند و حاجتومند و نیازومند بصورت نخستین مانده است. از اشعار منوچهری است:

من نیازومند تو کشتم و هر گوشه چنین عاشق ناز تو می زبیدش صد گونه نیاز

پراویز - در وجه تسمیه پر ویز فرهنگها مهملات خنده آور بسیار گفته اند ... جای بسی خوشوقتی است که این مهملات خنده آور در نتیجه کوشش دانشمندانی مانند مصحح جلد هفتم **خمسه نظامی** به تحقیقات جدی تبدیل میگردد.

پرده داران - مطربان خواننده .

مطربان پرده رانوا بستند پرده داران بکار بنشستند

جای آن بود که توضیح میدادند که پرده داران خوانندگانی هستند که صوت بسیار زیر دارند بطوریکه آوازشان پرده صماخ را میدرد.

تپانچه - سیلی و در اصل ته پنجه بوده بعد تپنچه شده و اکنون تپانچه میخوانند. تپنچه هنوز در نسخ قدیم دیده میشود.

زنم چندان تپانچه بر سر و روی که یازب یاربی خیزد ز هر سوی

از اینقرار «سرخجه» در اصل سرخنجه بوده باین مناسبت که در اثر ناخوشی سرخک تن به خارش میافتد و با سرخنجول (تک ناخن) تن را خارش میدهند. این گونه تحقیقات را در باره ریشه لغات بزبان فرنگی «اطیمولوجیا» میخوانند. **جناب** - با پیش بازی و قمار معروف که عوام جناب میگویند و جناب بستن و شکستن معروف است و برنده میگوید مرا یاد و ترا فراموش:

جنابی که با گل خورم نوش باد مرا یاد و گل را فراموش باد.

این ضعیف سابقاً این کلمه را در این شعر «جلاب» میخواند که بمعنی شربت «گلاب» است ولی در نتیجه تحقیقات دانشمند معظم این اشتباه رفع گردیده و نیز ثابت شد که در زمان نظامی استخوان «جناب» را نیز میخورده اند. **حصرم** - بفتح اول و ثالث غوره.

این کلمه در زبان عربی بکسر اول و ثالث است ولی معلوم میشود که در زبان نظامی هر دو بفتح بوده است.

دیبر - نویسنده و کاتب و در اصل چنانکه صاحب محاضرات مینگارد «دویر» بوده یعنی دارای دو فکر و دو خاطر که یکی صرف نگارش و خوش نویسی میشود و دیگری مصروف مطالب شیوا و در اصل فارسی است.

نظر کسانی که از ذوق سلیم غازیتمند اینست که: «دیبر از ریشه اوستائی «دب» بمعنی نوشتن میآید و میگویند در فارسی هخامنشی نیز این کلمه بصورت «دپی» وجود داشته اما خطای ایشان آشکار شد^(۱) و نیز معلوم میشود که کلمه سفیر نیز در اصل

(۱) در رساله «راهنمای زبان فارسی باستان» (ص ۱۶) مؤلف لغت دیبا را از ریشه دب میدانند و در مقابل عربی متن انتخاب میکند و ضمناً توضیح میدهد دیبا پارچه ای بوده که روی آن نوشته و نقش و نگار داشته است. و لغت «دیبا» در نویسها را که سالها بود قلیه انتظارش بودند بالاخره بوجود میآورد. لکن دیبا در اصل دیبا و بمعنی پارچه ابریشمی ساده است در صورتیکه پرنیان پارچه ابریشمی منقوش میباشد و مناسب تر بود پرنیان برای متن انتخاب میشد. کتابهای:

Greensalt, *Mégalomanie ou néo-crétinisme*, Princeton.
Rickshaw, *L'Art de fabriquer des mots surréalistes*.

« سهویر » بوده زیرا واو و فاء بهم مبدل میشوند و سفیر از آن رو گفته اند که یکی از فکر های خود را صرف سفر کردن و دیگری را صرف اجرای ماموریت و سومی را مصروف بازگشتن میکند. بنا بر این کلمه سفیر نیز در اصل فارسی است ولی متأسفانه صاحب محاضرات در این باب چیزی نمی نگارد. (۱)

دستکش - گدا که پیش همه کس دست دراز میکند و نیز نوعی از نان:

دستکش کس نیم از بهر گنج دستکشی میخورم از دسترنج (ص ۶۳)

دستکش نانی است که گنجد و سیاه دانه با خمیر آن آمیخته باشند و پاپوش نیز بهمین معنی است که اکنون نان یاد رازی میگویند.

دمن - بفتح دین - جمع دمن بکسر دال بمعنی آثار خانه است. (ص ۶۵)

در عربی دمن بکسر اول و فتح ثانی جمع دمنه بکسر اول است ولی در زبان نظامی البته بطوری است که دانشمند محترم نوشته اند.

زرافه - بالضم - شتر گاو پلنگ (ص ۷۸)

در اینجا محقق دانشمند بکشف مهمی در حیوان شناسی توفیق یافته اند زیرا شتر گاو پلنگ که صاحب عجائب المخلوقات آنرا « یوز پلنگ دریائی » نیز میخواند همان جانوری است که داروین مدتها در جستجوی آن بود و کتاب اصل الانواع خود را نیز در باره آن نوشته است. بزعم این ضعیف ممکن است همان جانور ما قبل تاریخی Pterodactyle باشد.

ستودان - دخمه و عمارتی که بر گور گبران سازند و بظاهر در اصل ستون دان

بوده است و بعد بر گور غیر گبر هم اطلاق شده (ص ۸۴)

در اینجا بمناسبت این کلمه بجاست تذکر بدهیم که تا قدیس نام تخت خسرو پرویز نیز در اصل از طاق و دیس مرکب است و آن تختی بوده بشکل دیس (بشقاب) که روی

(۱) از شاعر معظم و دوست محترم آقای نیما پوشیج سپاسگزارم که این قسمت از

کتاب محاضرات را از بر کرده و برای بنده قرائت نمودند.

طاقی گذاشته باشند.

سمیرا - نام مادر شیرین همان Signorita اسپانیولی است که مؤلف از قلم

انداخته است.

شبگیر - رفتن و مسافرت در شب است چنانکه ایوار مسافرت در روز است.

چنان کز کوسفندان شام و شبگیر بحوض آید بیای خویشان شیر (ص ۹۵)

این کلمه تا آخر ماه ۱۳۱۸ بمعنی سحرگاه و سپیده بوده است.

گیله - بزبان کیلانی ده و روستا (ص ۱۳۶)

گویا کیلاس هم بزبان کیلانی باشد.

مداین - پایتخت شاهان ساسانی... فرهنگ نویسان بفتح میم ضبط کرده

اند ولی گمان می رود بکسر میم باشد و در اصل مد آئین بوده بنام پادشاهان مد و ابدا

ربطی بمد این عربی ندارد (ص ۱۴۱)

گویا در اصل مرکب از لغت mode و «این» یا «Made in» بوده. درباره

وجه تسمیه این شهر قرار بود یکی از درستان دانشمند من تحقیقات گرانبھائی بنمایند

ولی متأسفانه اجل مهلتش نداد، شربت وصال نوشید و بسر منزل مقصود رسید.

میوه - باز بر یکم معروف و تلفظ با زیر میم در شهر نشینان غلط مشهور است

و شاید وجه تسمیه آنست که بیشتر بامی خورده می شده (ص ۱۵۱)

این نکته بسیار دقیق است که محقق مدقق بدان پی برده اند و برای مزید

فایده میفزائیم که ابتدا در زبان فارسی میوه بمعنی نقل و شیرینی بوده که بامی میخورده

اند و ثمر را بر میگفته اند بعد ها که ده نشینان خوردن انمار را بامی معمول کردند میوه

برای ثمر علم شد و از آن پس به نقل و شیرینی هیچ نمیگویند.

امید وارم که محقق دانشمند خرده گیریهای این حقیر را که در نتیجه زحمات

و مشقات بسیار تهیه شده بنظر عفو و اغماض بنگرند و در آینده پیوسته جمله معارف

پژوهان را از پرتو معلومات خود مستفیض بنمایند؛ زیرا محقق محترم از تعریف و تمجید

بی نیاز است و فداکاریها و مشقات ایشان در راه علم و ادب بر عالمیان آشکار و محتاج به تذکار نمیباشد.

در پایان از کلیه دوستان فاضل و دانشمندان محترمی که این بنده ناچیز را در تألیف این مقاله بطور مستقیم و غیر مستقیم کومک نمودند از صمیم قلب متشکر و سپاسگزارم.

علی اصغر سرور



* سبک های نوین در ادبیات معاصر

معمولا تا آنجا که تاریخ ادبیات، دوره های مشخصی از تحولات و بایبشرفت ادبی ملی متمدن را بمانشان میدهد، چنین بر میآید که نمو فکری و بالنتیجه ادبیات يك ملت بستگی بانغییرات و چگونگی زندگی آنملت دارد.

هرگاه بتوانیم در این مورد بخصوص مفهوم ادبیات را « بیان تشبیهی احساسات » تعبیر کنیم آنگاه متوجه این نکته خواهیم شد که علت حقیقی پیدایش عقیده تغییر ادبیات بمنظور اصلاح و پاره کردن زنجیر تقلید و تقلید ادبی از پیشینگان و همچنین کوشش در راه بوجود آوردن و یا پیدا کردن سبک ها و روش های نوین توسط شعرا و نویسندگان يك ملت از چه راه و منظوری ممکن است صورت گرفته باشد. یا بعبارت ساده تر شعرا و نویسندگان هر محیط سعی کرده اند تشبیهات و طرز گفتار خود را باقتضای هر زمان با گفتار و وجوه تشبیهی عصر خود که ناچار بفهم عامه نزدیکتر و رسانیدن مقصود سریعتر میسر است تطبیق نمایند. شاید محتاج بتذکار نباشد نزد ملتی که مثلاً باوساط نقلیه چون اتومبیل و غیره سروکار دارد بکار بردن لغت دلچبان بمفهوم وسیله حمل و نقل کاری دشوار و تا حدی مضحک بنظر میرسد و همینطور دورتر اگر در دوره های اخیر شاعری بخواهد سرخی لب را بلعل و غیره تشبیه نماید! بدیهی است